تمدنهای خاور زمین؛ آموزگاران تمدن یونانی

طبری، احسان

اشاره:

مقالهء حاضر در مرداد 1366 به وسیلهء احسان‏ طبری به رشتهء نگارش در آمده و بخشی از فعالیتهای او در سالهای واپسین زندگی در حوزهء کنکاشهای فلسفی به شمار می‏رود.او، خود توصیه کرده است این مقاله در«کیهان‏ فرهنگی»انتشار یابد.کیهان فرهنگی با انتشار این اثر مرحوم احسان طبری،تلاش دارد برخی‏ از آثار متفرقه وی را که یا تاکنون چاپ نشده و یا کمتر در دسترس علاقه‏مندان قرار گرفته است‏ منتشر نماید.

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

رودکی

بحث درباره تمدن‏ها و تشخیص فرق«تمدن»با «فرهنگ»،یا خود توجه به نظریات ارائه شده از جانب‏ جامبیت ویکو(جامعه شناس ایتالیایی قرن هیجدهم) یا اسوالد شپنگار یا توین بی(1)فرهنگ شناسهای‏ اخیر غربی مورد توجه من نیست.اینجانب با یکی و همسان شناختن دو مفهوم«تمدن»و«فرهنگ» (علیرغم خرده اختلافهایی که در هر زبانی پدید آید) با به کنار گذاشتن نکره‏های ویکو و شپنگار و توین بی- بدون استغراق در ساختارهای مصنوعی،تمدن را به‏ پنج دوره تقسیم می‏کنم:

1)دوره اول از آغاز عصر تاریخ در شرق تا پیدایش‏ دوران رونق تمدن یونانی(یعنی تا قرن 5 ق.م).

2)دوره تمدن یونانی و هلینیستی و دنباله آن تمدن‏ روم و بیزانس.

3)دوره دوم شکوفایی تمدن در آسیا به نام تمدن‏ اسلامی.

4)دوره جدید تمدن در اروپا به نام نوزایی و رنسانس‏ و هومانیسم و ظهور عصر ماشین و علم تکنولوژی‏ مدرن.

5)عهد سونی یعنی عهد جهانی شدن تمدن که‏ اکنون در حال پرورش و بالیدن و جهش است.عهد برادری ایمان و علم.

تمدن یونانی به مثابه تمدن بحری و تجارتی با تقلید از تمدن کرت و اقتباس از فنیقیه و اخذ الفباء بسیار سهل این قوم،از گنج غنی تمدن مادی و معنوی جهان‏ شرق بهره گرفت.جزیره کرت نمونه تقلید او بود و این‏ تمدن خود از شرق به ویژه مصر متأثر بود و شهر «میسن»در سمت غرب شبه جزیره یونان تمام آنچه را که می‏توانست از کرت اخذ نمود.

بدین ترتیب پس از آنکه مصریها،سوری‏ها(صیدا و صور)،بابلی‏ها،ایرانی‏ها،هندی‏ها،[؟]،لیدی‏ها، فنیقی‏ها و چینی‏ها بنای معظم فرهنگ بشر را بپا ساختند.یونان وارد عرصه شد یعنی حداقل دو الی سه‏ هزار سال تمرین می‏کرد تا زمانیکه نخستین‏ دستاوردهای بدیع خود را به بازار جهان عرضه داشت. آری هنگامی که یونان در باشگاه ملل در اوائل قرن‏ پنجم ق.م نام در کرد،مدتها بود که دورانهای مبهم پر حادثه و اسطوره‏ای را می‏گذرانده است.

بطور اجمال ادوار مختلف تاریخ یونان را نام بر کنیم:

اول دورانی است که هنوز اقوام هلنی وارد شبه‏ جزیره نشده بودند.سپس از آمدن هلنی‏ها(یکی از مهم‏ترین اقوام یونان)این کشور مدت دو هزار سال در خموشی و گمنامی زندگی می‏کند.در جوار جزیرهء کرت که در آن تمدن شکوفای مینوسی(به نام soniM شاه جزیره)بر پا بود،مشغول اقتباس محصولات این‏ تمدن بود تا آنجا که شهر میسن(به پادشاهی‏ آگاکمونون)را آباد کرد و میسن را بر شهرهای هم نژاد خود در آسیای میانه(مانند تروآ)مسلط ساخت.پس از آن قرون معروف به«قرون وسطای هلنی»(از قرن 12 تا قرن 7 ق.م)در می‏رسد و شاعران طنبورنواز مانند [؟]و گروهی دیگر پیروزیها و حوادث ایام میسن را توصیف می‏کند.

از قرن 8 تا قرن 5 ق.م یونان دوران سلطنت‏های‏ اشرافی را می‏گذراند تا نوبت«تشکیل کنفدراسیون‏ آتنی»فرا می‏رسد و به عصر دمکراسی برده‏داران‏ «پریکلس»منجر می‏شود.

در این قطاع آخرین،آتنی‏ها با بازرگانان و لشکریان‏ خود یک امپراطوری دریایی،در سواحل مدیترانه، دریای سیاه و دریای مرمره بر پا می‏کنند.این تازه‏ رسیدگان تمدنی را که ملل شرق از جهت دینی و معنوی،خط و زبان و شعرا و اساطیر،ساختمان و کاخها و معابد شکوهمند،بازار پر از طرایف و ظرایف،شهرها و جاده‏ها و آبراهه‏ها و غیره فراهم کرده بودند،در دسترس خود می‏یابند.تمدن مصری و سوری و بابلی و ایرانی و هندی و چینی در ایجاد ریاضیات،فلسفه، شعر،منطق،خط،سیاست،طب،نجوم،الهیات، طبیعیات،نمایش،بازار و پول و بانک،تجارب گرانبهایی‏ گرد آورده بودند.

پیداست که یونانی که بسی دیرتر از راه می‏رسد،از حاصل کار و فکر دیگران بهره می‏گیرد به اتکاء آسان‏ بودن ارتباطات بحری و تماس دائمی با مدنیت‏های‏ رنگارنگ،موفق شد یافتهای تازه و سخنان بدیع بگوید که بسیاری از آنها تقلید و اقتباس سخن دیگران بود. شعر حماسی و اسطوره یونانی و تراژدی‏ها نظیر خود را در ژاپن و چین و هند(مثلا تراژدی کالیداس)و ایران‏ (در حماسه‏های پهلوانی)نیز داراست ولی با این همه‏ باید قبول داشت که غناء اساطیری و مقام بلند تراژدی‏ یونانی بی‏نظیر است.در معماری معبد و کاخ و پیکرتراشی‏ها نیز در مصر،کرت و اتروسک و هند و در حد نازلتر در حوزه بین النهرین همانند دارد.بی‏تردید نیست که یونانیها در این هنرها نیز بی‏نظیرند.در فلسفه،منطق،ریاضیات و هندسه یونانی‏ها به هیچ‏ وجه آغازگر نیستند.عناصر فلسفه مذهبی در نزد همهء ملل خاور سابقه‏ای طولانی و پر دامنه دارد.در منطق‏ همزمان با یونانیها«توئیزم»(منطق چینی)و به ویژه‏ منطق هندی(مانند«نیایا-سوترا»و«والیشه شیکا»و «سانخیا»)پدید می‏آیند مؤلف نیایا-سوترا شخصی به‏ نام گوتاما بنظر محققان هندی در 1000 سال ق.م‏ می‏زیسته است.عده‏ای از پژوهندگان اروپایی این تاریخ‏ را به 2-4 قرن میلادی زمان ساسانیان مربوط می‏سازند و لذا منشأ منطق نیایا(منطق مقولات‏ شناخت)را به تأثیر منطق ارسطویی مربوط می‏کنند. تا زمانی که مسأله صرفا از جهت علمی‏[؟]نشود، نمی‏توان قضاوت کرد.ولی اگر توئیزم در چین به 4-5 قرن ق.م متعلق باشد،چرا نیایا را به یونان ربط دادیم. با پیوند معنوی و مذهبی چین و هند،رابطه آنها را از یاد ببریم.شریاتوسکی هندشناس معروف(1942- 1866)منطق نیایا را محصول پروسه محاجات در عمق زمان می‏داند یعنی نو و متحدث نمی‏شناسد.

اینکه تمدن یونانی از تمدن شرق منشأ گرفته است، مسأله‏ای است عیان.(2)فروغی در«سیر حکمت در اروپا»می‏نویسد:«تمدنی که امروز به دستیاری‏ اروپاییان در جهان برتری یافته(؟)بی‏گمان دنبالهء آن‏ است که یونانیهای قدیم بنیاد نمودند...آنها خود مبانی و اصول آن را از ملل باستانی مشرق زمین(یعنی‏ مصر و سوریه و کلده و ایران و هندوستان)دریافت‏ نموده‏اند».(ج 1 ص 2)به عنوان مثال می‏گوید: «هراکلیت از قرار مذکور با دارای بزرگ هخامنشی‏ مکاتبه داشته.شاهنشاه ایران او را به دربار خود خواند و دانشمند گوشه‏نشینی را بر همدمی پادشاه برگزیده‏ است».(همانجا-ص 6)یا با تصریح آنکه فیثاغورس‏ معاصر کورش بود می‏نویسد:«دربارهء او تصریح کرده‏اند که به مصر و ایران مسافرت کرده و از دانشمندان آن‏ کشورها بهره‏ها برده است».(همانجا-ص 8)آن موقع‏ هخامنشیان برلیدی و بندرهای آسیای صغیر مسلط شده بودند.

صرف نظر از طرز بیان فروغی که به شیوه اشرافی و درباری می‏اندیشیده و می‏نوشته و فاقد دقت است این‏ گواهی‏ها به هر صورت درست و جالب است.

اما مؤلفان تاریخ و فلسفه در اروپا و آمریکا نقش‏ تداوم و وراثت تمدن و آموزگاری ملل بر ملت یونان را منکر می‏شوند!معمولا دو منشأ را به عنوان‏ سرچشمه‏های شگرف تافته تمدن«جدا بافته»غربی‏ می‏دانند.یکی از آنها تمدن یونان است و دیگری‏ مسیحیت.

آلبرماله در تاریخ معروف خود می‏نویسد:

«از خاک یونان تمدن عدیم النظیری سر برده که‏ موجب حیرت دنیا گردیده و به عنوان کرامت،معجزه‏ اخذ نموده است.از آنجا که اوضاع طبیعی هر قدر مساعد باشد به چنین ابداعی قادر نخواهد بود.باید گفت که این همه از برکت استعداد خود«ملت»پدید آمده است».(تاریخ ملل شرق و یونان-ج 1-ص‏ 157-156)

آلبرماله تأثیر طبیعت را خودسرانه حذف می‏کند، نقش تمدنهای دیگر را هم نمی‏بیند.همه نبوغ، استعداد را ناشی از قرایح باطنی خود ملت یونان‏ می‏داند!چطور شده است که این ملت(اعم از هلاد آرخه‏ئی یادوری)پس از قرنها که در خواب اساطیری‏ خود خفته بود،ناگاه می‏درخشد و سپس بار دیگر پس‏ از 4-3 قرن خاموش می‏شود؟ولی یک منبع فلسفی‏ روسی مطلب را به طرز دیگری حل می‏نماید و در مقاله‏ای تحت عنوان«فلسفه یونان قدیم»می‏نویسد: «تنظیم تاریخ فلسفه و تاریخ علوم جوامع خاور باستان، به ویژه در چند دهه اخیر نشان داد منشأ فلسفه یونان با فلسفه آفریقا(مقصد مصر است)و آسیای نزدیک آغاز می‏شود که قبل از یونان،خط و اساطیر و عناصری از علم در طبیعت و فلسفه را بسط داده بودند». (دایرة المعارف فلسفی-جلد 2-ص 72-65).

این قضاوت سالم بنظر مورخان غربی مقبول نیست. مثلا فریدریک کاپلتون در«تاریخ فلسفه»خود چنین‏ می‏نویسد:

«فلسفه یونانی پیوند نزدیکی با ریاضیات داشت؛ اظهار عقیده شده است که یونانیان،ریاضیات خود را از مصر و علم نجوم خود را از بابل گرفته‏اند.حال آنکه‏ ریاضیات یونانی تحت تأثیر مصر و علم نجوم متأثر از بابل باشد بیشتر محتمل است.زیرا این نکته هست که‏ علم و فلسفه یونانی در همان ناحیه‏ای آغاز به پیشرفت‏ و توسعه کرد که مبادلهء با شرق بیشتر منتظر بود.لیکن‏ این بدان معنی نیست که ریاضیات یونانی از مصر گرفته شده یا علوم نجوم آنان از بابل.استدلالات‏ مفصل را کنار بگذاریم.همین اندازه کافی است که‏ خاطرنشان کنیم که ریاضیات مصری عبارت بود از روشهای تجربی،خام و ساده‏ای برای دست یافتن به‏ نتیجه‏ای عملی.بدین سان هندسه مصری اساسا عبارت بود از تعیین مجدد حدود مزارع پس از طغیان‏ رود نیل.هندسه علمی را آنان توسعه ندادند،بلکه‏ توسعه آن بوسیلهء یونانیان صورت گرفت.همین گونه‏ اخترشناسی بابلی بمنظور غیب‏گویی دنبال می‏شد. حتی اگر مسلم بگیریم که ریاضیات عملی مصریان(به‏ منظور مساحی و ممیزی حدود مزارع و اراضی)و ملاحظات نجومی اختربینان بابلی در یونانیان مؤثر بوده است و آنان را با مواد مقدماتی مجهز کرده است، این امر بهیچوجه به اصالت نبوغ یونانی خدشه‏ای وارد نمی‏سازد.علم و فکر،که از محاسبه صرفا عملی و معلومات اختربینی متمایز است،حاصل نبوغ یونانی‏ بوده و مربوط به مصریان و بابلیان نیست.پس یونانیان‏ را باید نخستین متفکران و دانشمندان بلامنازع و بی‏رقیب اروپا دانست».(تاریخ فلسفه-ج 1-قسمت‏ اول-ترجمه سید جلال الدین مجتبوی صفحات‏ 28-27).

پیش از هر گونه پاسخ و ارائه سندی به این بیانات پر حرارت آقای کاپلتون می‏گوییم:کسی منکر نبوغ‏ یونانیان بویژه در رشته علوم تئوریک نیست.درخشش‏ «نبوغ»انسانی در هر تمدنی دیده می‏شود و این‏ مخصوص یونانیان نیست.گفتیم هنگامی یونانیان وارد باشگاه تمدن بشری شدند که بسیاری چیزها را نبوغ‏ بشر خلق کرده بود.گامهای تمدن گام تصاعدی است‏ و یونان گامی بلندتر برداشته است و این برای او ممکن‏ بود.اما در مسأله توصیف کاپلتون درباره ریاضیات و نجوم مصری و بابلی به سخن معتبر لوئیس ویلیام‏ هلزی مؤلف«تاریخ فلسفه و علم»مراجعه می‏کنیم.او می‏نویسد:

«این مردم(بابلی‏ها)پس از فیثاغورس از قضیه‏ مشهور مربع قائم الزاویه آگاهی داشتند اما راه اثبات آن‏ را نمی‏دانستند.مصریها با استفاده از عکس این قضیه‏ در مورد مثلث قائم الزاویه‏ای که اضلاع آن به نسبت‏ 425/3 بود،می‏توانستند زاویه قائمه را روی زمین‏ بسازند.آنها دسته طنابی را به همین نسبت‏ها در نظر می‏گرفتند و هر قسمت را با گره نشان می‏کردند و طناب را بشکل مثلث در می‏آوردند.زاویه‏ای که مقابل‏ بلندترین ضلع قرار می‏گرفت زاویه 90 درجه بود.از این گذشته آنها می‏توانستند مساحت مثلث و مستطیل‏ را محاسبه کنند.تعجب نکنیم که مصریها چگونه حجم‏ هرم را محاسبه می‏کردند.ساختمان هرمهای بزرگ‏ دستاورد بی‏مانندی است.قرار دادن گرانسنگها که با دقت بسیار در هم جفت شده‏اند،به گونه‏ای که زاویه‏ میل وجوه شیب‏دار هرم یکساخت و یکنواخت باشد،به‏ مهارت زیادی در هندسه فضای عملی نیاز داشت».

(تاریخ فلسفه و علم-نوشته هلزی هال-ترجمه آذرنگ‏ -صفحات 24-23)

پس می‏بینیم که کاپلتون به قدرت ابداع یونانی بیش‏ از حد بها می‏دهد و ارزش مهارت علمی مصریها را در حساب و هندسه و هندسه فضایی ناچیز می‏گیرد.

در جای دیگر هلزی هال می‏نویسد:

«یونانیان باستان در اخترشناسی به پای بابلیها نمی‏رسیدند.در واقع یونانیان در زمینه اخترشناسی دو خطای جدی علمی مرتکب شده بودند.آنها اهمیت‏ مشاهده و آزمایش را دست کم گرفته بودند و می‏پنداشتند از راه قیاس به جهان خارج معرفت‏ حاصل کنند».(همانجا-ص 30-29).

نمی‏خواهیم به این داوریهای هلزی هال چیزی‏ بیفزاییم یا ارزشی بیش از اندازه برای آنها قائل شویم‏ ولی یک مطلب بدون تردید است و آن وجود دستاوردهای گرانبهای فرهنگی در نزد مللی است که‏ مانند مصر،لیدی،فنیقیه،سوری‏ها(صور و صیدا)و حتی ایرانیان آموزگاران یونانیان بودند.قضاوت‏ فردریک کاپلتون رایحه عصبیت«اروپامداری»دارد.این‏ بیماری نژادگرایانه در دوران روزافزون رونق تمدن غرب‏ (قرن‏های 18،19 و 20)در اذهان رخنه کرد و امروز به مثابهء بیان بدیهیات عرضه می‏شود.اصولا تاریخ‏ معاصر را شاخه‏ای بر روئیده از ساقهء واحد اروپا دانستن،خطای منکر و خبط عشواء است.

ما در آغاز این مقاله دوره‏بندی تمدن تاریخی را اجمالا ذکر نمودیم.مدار نخستین در حوزه‏های نیل، فرات،دجله،اروندرود،کارون،سند و تسیانک کانگ‏ یعنی در آسیا پدید می‏آید.مدار دوم این ارثیهء غنی به‏ یونان احاله می‏شود.مدار سوم تمدن اسلامی است که‏ از هند تا اندلس می‏شکفد.مدار چهارم تمدن جدید اروپاست که به پیدایش ماشین منجر می‏شود.مدار پنجم مدار جهانی است که انقلاب اسلامی مبشر آن‏ است.این مدار ادراک تمدن به معنای الهی و انسانی، به معنای ایمانی و علمی و به معنای اخلاقی و عملی آن‏ است و امروز دفاتر ایام بسی چیزها را محذوف می‏دارد و بسی چیزها را برجسته می‏کند.قال الله تعالی:

«لو لا دفع الله بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات‏ و مساجد و یذکر فیها اسم الله اثیرا»

(سوره حج-آیه‏ 40)

امپریالیسم غرب که می‏خواهد جهان را زیر یوغ‏ معنوی و مادی خود بکشد منشأ نخستین خود را از تمدن یونان و مسیحیت می‏داند و آن هم نه دین عیسی‏ بن مریم که مورد تجلیل قرآن مجید است،بلکه آن دین‏ التقاطی که در دوران انحطاط امپراتور روم غربی و در عهد بیزانس بر ساخته شده است و به قول کومن‏ محقق بلژیکی«روز تولد عیسی با تولد مهر شرک‏آمیز یکی است و التقاط زیادی از معتمدات عامه مصری با آن شده است».

اگر موافق اسلوب اکید علمی ارثیهء یونان،بررسی‏ گردد شاید نکات بسیاری مکشوف شود که اقتباس از فرهنگ شرقی است.مثلا در تسیتها(ج 1-369،ج‏ 2-143)و در خرده اوستا ص 209 در صحبت‏ فروهر( rhavaraF )شباهت این مفهوم با مثل افلاطونی‏ را متذکر می‏شود.زیرا«فروهر»ها نیز موجودات معنوی‏ هستند که نظیر هر موجودی در زمین خلق شده و خود آنها زوال‏ناپذیرند.افلاطون در رساله«فیدون»آن را توصیف می‏کند و گمان می‏کند که همچنانکه‏ هراکلیت مقوله«آتش»را از«فلسفهء[؟]»اخذ کرده و بدان مفاد و تفسیر وسیع و بدیع خود را می‏دمد، همچنان افلاطون،اندیشه«مثل»را از فروهرها اقتباس‏ می‏کند.جای تعجبی نیست.

متأسفانه اسناد کافی در دست نیست تا اقتباس‏ «قضیه مثلث قائم الزاویه فیثاغورس»،«آتش هراکلیت»و «مثل افلاطون»را از منابع اصلی‏شان نشان دهد.ولی‏ بنظر می‏رسد در همین دانشمندان باستانی یونانی این‏ اقتباسات نمونه‏های بسیاری داشته باشد.ارزش بزرگی‏ که برخی از مشاهیر یونان باستان برای خردمندی‏ ایرانیان قائل بودند از تراژدی«پارتها»اثر اشیل درباره‏ کوروش هخامنشی روشن می‏شود.

در این مقال کوتاه اندیشه‏هایی دربارهء سرچشمه‏ تمدن درخشان یونانی عرضه داشته‏ام که امید است‏ دانشمندان مسلمان آن را پی گیرند و از واقعیت تاریخی‏ به سود صدق و عدالت چنانکه باید و شاید دفاع کنند.

پی نوشت:

(1)-شپنگار در کتاب " reD gnagretnU sed ednaldnelA " (انحطاط مغرب زمین)و توین بی در کتاب ده جلدی " A yduts fo yrotsiH "(یک بررسی تاریخ).

(2)-رک:" lanigirO fo ekeerG livic "تألیف چستر.جی ستار (نیویورک،سال 1941)